

تحلیلی بر چیستی هنر در آینه معنویت ایرانی - اسلامی از منظر علی شریعتی

مجید کیانیان^۱

دوفصلنامه علمی مطالعات نظری هنر

سال سوم | شماره ۵ | پاییز و زمستان ۱۴۰۲

شاپا: ۰۰۳۴-۲۸۲۱ | ص: ۱۷۹-۱۹۷

چکیده

این پژوهش بنا دارد با واکاوی چیستی هنر از نگاه دکتر علی شریعتی، به این پرسش پاسخ دهد که چگونه گفتمان فکری او، هنری را که میان سه گانه هنر، مذهب و عرفان پیوند برقرار می‌کند، به عنوان ابزاری برای بازگشت به خویشتن و تجدید هویت انسان ایرانی معاصر معرفی می‌کند. چنان‌که از عنوان بحث آشکار است، چارچوب نظری این تحقیق بر تحلیل گفتمان شریعتی و رویکرد وی به مقوله هنر به مثابه نقطه تلاقی تجرد روحانی، زیباشناسی معنوی و مسئولیت اجتماعی استوار است. شریعتی هنر را به عنوان یک راهبرد معرفتی و وجودی در جهت رهایی از بیگانگی انسان مدرن و بازگشت به خویشتن اصیل تلقی می‌کند، خویشتنی که در تعاملی پویا میان مذهب، عرفان و هنر شکل می‌گیرد. روش تحقیق از نوع توصیفی - تحلیلی بوده و بدین ترتیب با بررسی آثار مکتوب، سخنرانی‌ها و مقالات به نگارش درآمده، به سوی تحلیل اندیشه شریعتی در مواجهه با هنر در پرتوی معرفت‌شناسی ایرانی - اسلامی گام برداشته می‌شود. یافته‌های اولیه گویای این واقعیت‌اند که شریعتی نگاهی ابژکتیو به هنر داشته و آن را تجلی حقیقتی

۱. دانشجوی دکتری حکمت هنرهای دینی، دانشکده دین و هنر دانشگاه ادیان و مذاهب، قم، ایران

.Majid.kia@s@gmail.com

می‌داند که از تجرد روح برمی‌خیزد و از طریق پیوند با عرفان و مذهب، نه تنها به معنویت و تعالی انسان می‌انجامد، بلکه ابزاری برای نقد اجتماعی و مبارزه علیه انفعال فرهنگی نیز به شمار می‌رود. این پژوهش نشان می‌دهد که شریعتی با تأکید بر ضرورت بازگشت به خویشتن، هنر را پلی میان ارزش‌های سنتی و نیازهای جهان مدرن می‌بیند که می‌تواند ایرانی معاصر را از سردرگمی در برابر بحران هویت رهایی بخشد و او را به سوی وحدتی درونی و تعالی اجتماعی سوق دهد. براین اساس، نگاه شریعتی به هنر، آمیزه‌ای از عرفان‌گرایی، دین‌باوری و انسان‌محوری است که در تعامل با شرایط تاریخی و اجتماعی شکل گرفته است.

واژگان کلیدی: شریعتی، هنر، مذهب، عرفان، معنویت، هنر متعالی.



❁ مقدمه

هنر همواره به عنوان یکی از عمیق‌ترین جلوه‌های روح انسان، در تعامل با فرهنگ، مذهب و اجتماع، جایگاهی ویژه داشته است. در تمدن ایرانی - اسلامی، هنر نه صرفاً امری زیبایی‌شناختی، بلکه راهی برای رسیدن به معنویت و تعالی روحانی تلقی می‌شود. با این حال، مواجهه با جهان مدرن و ارزش‌های گسسته از معنویت، چالش‌ها و پرسش‌های تازه‌ای را پیرامون چیستی و نقش هنر در این سنت دیرپا پدید آورده است. علی‌شریعتی، به عنوان یکی از متفکران برجسته دوران معاصر، با تأکید بر رابطه هنر، عرفان و مذهب، تلاش کرده است هنر را نه صرفاً به عنوان ابزاری زیباشناختی، بلکه به عنوان پلی برای برقراری پیوند میان ارزش‌های سنتی و نیازهای جهان مدرن بازتعریف کند. شریعتی در نگاه به هنر، آن را تجلی حقیقتی می‌داند که از تجرد روح سرچشمه گرفته و با عرفان و مذهب گره خورده است. او هنر را نه تنها وسیله‌ای برای تعالی فردی و معنوی، بلکه ابزاری برای نقد اجتماعی و مبارزه با انفعال فرهنگی قلمداد می‌کند. از منظر او، هنر در جامعه معاصر ایرانی می‌تواند راهی برای عبور از بحران هویت باشد و با ایجاد وحدتی درونی، انسان را به سوی نوگرایی معنوی و اجتماعی سوق دهد.

در تبیین این نگاه، مقاله حاضر با رویکردی تحلیلی، در سه گام به بررسی دیدگاه شریعتی در باب هنر می‌پردازد: نخست، نگاه او به جایگاه فرهنگ و هنر ایرانی - اسلامی

در جهان معاصر تبیین می‌گردد؛ سپس وجوه اصلی این نگاه را با تأکید بر ارتباط هنر با عرفان و مذهب روشن می‌سازد؛ و سرانجام ویژگی‌های نگاه شریعتی به هنر و ارتباط آن با شرایط تاریخی و اجتماعی روزگار او را، خصوصاً در مواجهه با نگاه سوبژکتیو به هنر در نگره مدرن غربی، تحلیل می‌نماید. در واقع، مسئله اصلی این مطالعه، تحلیل چرایی هنر از نگاه شریعتی و چگونگی مواجهه رویکرد وی با نگره مدرن (سوبژکتیو) در فلسفه هنر است؛ بنابراین هدف آن است که نشان داده شود شریعتی، با تکیه بر ضرورت بازگشت به خویش، هنر را ابزاری برای رهایی انسان ایرانی از سردرگمی هویتی و نیل به رستگاری اجتماعی می‌داند. نگاه او، آمیزه‌ای از عرفان‌گرایی، دین‌باوری و انسان‌محوری است که در پیوند با شرایط خاص تاریخی ایران، زمینه‌ای برای بازاندیشی مفهوم هنر در سنت ایرانی - اسلامی فراهم می‌آورد.

شایان ذکر است که تا کنون به طور مشخص پژوهشی به موضوع تحلیل چرایی هنر از نگاه علی شریعتی نپرداخته اما از محدود نمونه‌هایی که این موضوع را دست‌مایه زمینه‌های مطالعاتی دیگر قرار داده‌اند می‌توان به مقاله بازخوانی اندیشه دکتر شریعتی؛ رهیافتی به قرائت اخلاقی از هنر انتظار (۱۳۹۵) به قلم علی‌رضا آرام و سیدرضی موسوی گیلانی اشاره کرد که به‌زعم نگارندگان آن دکتر شریعتی با تفسیری ایدئولوژیک از دین، آموزه‌های مذهبی را راهنمایی برای زندگی عدالت‌محور و ظلم‌ستیز دانسته و هنر را وسیله‌ای برای بیداری اجتماعی و بیان «آنچه که نیست» معرفی می‌کند. ایشان معتقدند او هنر را در امتداد اهداف مذهبی قرار داده، اما نگرش ابزاری به هنر را نقد کرده و کاستی‌های آن را آشکار می‌سازد. نگاه شریعتی در آثار موسوم به کویریات، به‌سوی تفسیر درونی‌تر هنر و معنویت متمایل شده و رهیافتی پسا ایدئولوژیک را برای غنای دینی و اخلاقی هنر پیشنهاد می‌دهد؛ هنری که فراتر از ابزار ایدئولوژیک، جلوه‌گر معراج روح و کشف حقیقت متعالی در جهان مدرن است.

همچنین باید اشاره کرد که بخش اعظم تحلیل‌های آورده شده در این مقاله در رابطه با نگاه دکتر علی شریعتی مأخوذ از مقاله انحطاط هنر (۱۳۶۹) و کتاب هنر (۱۳۸۷) وی



است که مجموعه مقالات و سخنرانی‌های ایشان در خصوص مفهوم هنر در این کتاب گردآوری و انتشار یافته است.

❁ مسئله هنر و معنویت ایرانی - اسلامی در نگاه شریعتی

برای نزدیک شدن به نگاه علی شریعتی به هنر، ضروری است زمینه‌ای که او در دل آن به تبیین این موضوع می‌پردازد مورد توجه قرار گیرد و به‌زعم نگارنده این زمینه واجد دو محور اصلی است: یکی مسئله «انحطاط هنر مدرن غربی» و دیگری مقوله «بازگشت به خویش» که هر دو موضوع می‌بایست در حوزه کلان گفتمان فرهنگی ایرانی اسلامی مورد توجه قرار گیرند.

دکتر شریعتی در تحلیل انحطاط هنر این پرسش را مطرح می‌کند که هدف واقعی ادبیات و هنر چیست؟ از نگاه او، هدف هنر در جامعه امروز به تفنن کاهش یافته است؛ تفننی که تنها برای تغییر لحظه‌ای و فرار موقتی از یکنواختی اجتماعی و محدودیت‌های زندگی روزمره طراحی شده است. او معتقد است که زندگی انسان امروز در قالب‌های تکراری و یکنواخت شغلی، اجتماعی، و حتی زیبایی‌شناسی گرفتار آمده است و روح انسان که میل به آزادی و تنوع دارد، از این یکنواختی رنج می‌برد. هنر در چنین شرایطی، به وسیله‌ای تبدیل شده است که با ارائه زندگی فرضی و موهوم، وقت فراغت انسان را پر می‌کند و او را از دغدغه‌های واقعی دور نگه می‌دارد.

انسان همیشه طالب تغییر است. اما در زندگی‌اش با تغییر همواره سروکار ندارد... امروز حتی در پیراهن پوشیدن هیچ‌کس آزاد نیست. در انتخاب رنگ هیچ‌کس آزاد نیست. در آرایش هیچ‌کس آزاد نیست... قالب‌های شغلی و قالب‌های اجتماعی روبرو یکنواخت‌تر و تکراری‌تر می‌شود. اما روح آدم عوض نمی‌شود. روح آدم میل به آزاد و تنوع دارد؛ بنابراین در اینجا نیاز به هنر احساس می‌شود. هنرمند در کنار زندگی یکنواخت انسان، به وسیله خلق و ابتکار هنری، یک نوع زندگی فرضی و موهوم متنوعی را در برابر احساس انسان پدید می‌آورد (شریعتی، ۱۳۶۹: ۵۷).

در واقع، شریعتی بر این باور است که در تمدن مدرن غرب، ارزش هنرمند سقوط کرده و کارکردی جز پرکردن اوقات فراغت از او انتظار نمی‌رود. او می‌نویسد: «در قرن ما تقدس‌ها و شکوه‌های هنر فرو ریخته است، و هنرمند مأمور شده است تا وقت فراغت مردم را برای چند ساعتی گرم کند» (همان: ۵۹). هنر، به جای تلاش برای خلق زیبایی‌های تازه یا رسیدن به حقیقت، به ابزار تفنن و سرگرمی برای مخاطبان تبدیل شده است. شریعتی از وضعیت هنرمندان در غرب انتقاد می‌کند، جایی که هنرمندان ثروتمند از طریق سرگرم کردن مردم به سرمایه‌داران تبدیل شده‌اند، در حالی که هنرمندان اصیلی که به خلق هنر مستقل و معنوی پرداخته‌اند، فقیر و نادیده گرفته شده‌اند. او این وضعیت را اوج انحطاط هنر و «بردگی بزرگ هنر» می‌داند. به علاوه، شریعتی به آسیب‌های ناشی از تجاری شدن هنر اشاره می‌کند؛ او معتقد است پس از مرگ هنرمندان بزرگ، آثار آنها نه به دلیل کشف هنری تازه، بلکه به واسطه تبدیل شدن به مُد و ابزار تفریح در میان سرمایه‌داران، رایج می‌شود. بنابراین از نگاه شریعتی، این نوع نگاه به هنر، رسالت اصلی آن را که کشف زیبایی، حقیقت، و ارتباط با امر متعالی است، از بین می‌برد و هنر را به سطحی مبتذل و صرفاً ابزاری برای سرگرمی تقلیل می‌دهد. این نگاه انتقادی، جهانی شدن و مصرفی شدن هنر در تمدن مدرن را عامل اصلی انحطاط هنر و از دست رفتن ارزش اصیل آن معرفی می‌کند.

از سوی دیگر استدلال شریعتی پیرامون چیستی هنر در بستر گفتمان کلان فرهنگ ایرانی - اسلامی با دغدغه «بازگشت به خویش» عمیقاً گره خورده است. این مفهوم، یکی از مباحث بسیار مهم و بنیادینی است که شریعتی پیش‌تر به شکلی گسترده آن را تبیین و تحلیل کرده و تلاش نموده تا معنای حقیقی آن را از لایه‌های انحرافی و برداشت‌های نادرست پاک‌سازی کند. به باور شریعتی، بازگشت به خویش نباید به معنای احیای خرافه‌ها، سنن منجمد، کهنه‌پرستی و رجعت به سنت‌های بومی وحشی و بدوی باشد؛ بلکه باید به صورت یک حرکت آگاهانه برای دستیابی به جوهر اصیل و ارزش‌های معنوی فرهنگ و هویت خود تلقی گردد. او با نقد برداشت‌های انحرافی از این مفهوم، یادآور



می‌شود که در برخی جوامع، کسانی که پیش‌تر این مسئله را با تلاش‌های سخت و دشوار مطرح کرده‌اند، امروز حاضرند به هر قیمتی خود را از این اتهام که بازگشت به خویشتن به احیای تحجر و سنن کهنه منجر می‌شود، تبرئه کنند. از این منظر، «بازگشت به خویشتن» در نگاه شریعتی نه به معنای بازتولید سنت‌های از کارافتاده، بلکه به منزله کشف دوباره معنا و حقیقتی است که روح فرهنگ و هویت ایرانی - اسلامی را شکل داده است.

در واقع برای او بازگشت به معنای:

بازگشت به شخصیت خویش و به معنای دمیدن آن روح سازنده و فعال پیشرو است که در گذشته فرهنگ ساخت، جامعه ساخت، مدنیت ساخت؛ نه به معنای بازگشت به مسائل مرده و خفه و منقضی شده بر حسب زمان و ضرورت؛ هرگز! مقصود این نیست که معانی و عواطف و احساسات و افکار و فلسفه‌ها را از اعماق زمان بیرون بکشیم و امروز در موزه‌ها به نمایش بگذاریم؛ بلکه باید آن‌چنان که واقعیت و حقیقت اقتضا می‌کند؛ به خویش بازگردیم؛ یعنی به آن شخصیت ملی و قومی - به معنای قومی و انسانی، نه نژادی و خونی و خاکی - برگردیم؛ یعنی در برابر هجوم ارزش‌های خارجی استقلال انسانی به دست بیاوریم (شریعتی، ۱۳۸۷: ۴-۵).

نگره شریعتی چنین قابلیت‌هایی دارد که مفهوم «بازگشت به خویشتن» را با تمام پیچیدگی‌های آن و حدود و مرزهایی که آن را از تحجر و کهنه‌پرستی متمایز می‌کند، به خوبی تبیین نماید. از دیدگاه او، بازگشت به خویشتن تنها بازگشت به فرهنگ و هویت اصیل است، نه رجوع به سنت‌های منجمد یا خرافه‌های کهنه. شریعتی در اینجا تأکید می‌کند که «باید بدانیم چه را جست‌وجو می‌کنیم». اما علاوه بر تشریح ماهیت این حرکت، کیفیت و چگونگی تحقق آن نیز از نگاه وی دور نمی‌ماند. شریعتی در ادامه خاطرنشان می‌کند که بازگشت به خویشتن در حقیقت به معنای بازگشت به میراث فرهنگی و علمی خودمان است، آن هم از طریق نگرشی نقادانه و علمی: «ما اکنون باید خود را بشناسیم و با نگاه امروزی، به کندوکاو دقیق علمی در متن مایه‌ها و سرمایه‌های انسانی و علمی و فرهنگی‌مان شروع کنیم» (همان: ۵). در این مسیر، شریعتی در گستره فرهنگ، نقطه هنر

را به عنوان یکی از مهم‌ترین عرصه‌های هویت فرهنگی برجسته می‌کند. او با رویکردی ویژه به موضوع هنر، تلاش می‌کند جایگاه هنر ایرانی - اسلامی را در بستر فرهنگ جهانی تعریف کند و آن را از نقطه ضعف و نهیلیسم فرهنگی بزدايد. شریعتی بر این باور است که: ما نه تنها از نظر هنر در همه ابعاد و جنبه‌ها، ضعیف نیستیم، و نه تنها نباید به عنوان بدویانی در برابر تجلی‌های امروزین هنر متمدنی دنیا بایستیم، بلکه اگر هنر را واقعاً در همه ابعادش (همه جهان و همه ابعاد تاریخ هنر و مسیرهای گوناگون آن)، به عنوان یک خواننده و یک مورخ مستقل، و نه در ترجمه‌هایی که در تاریخ هنر (می‌شود) یا آثاری که هنرمندان فرنگی که از یونان می‌گیرند و به فرانسه تمام می‌کنند - می‌نویسند، بررسی کنیم، می‌بینیم که ما نه تنها پایگاه بسیار بلندی در هنر داریم، بلکه خواهیم گفت که امروز چگونه هنر مدرن، یعنی هنری که شاخصه قرن بیستم و نخستین موج و طلیعه هنر فردا است، هنری است که به گونه تازه‌ای کوشش می‌کند تا خود را به روح هنری‌ای که روح اساسی هنر شرقی بود نزدیک کند (همان: ۵-۶).

از این منظر، شریعتی چنین هنری را تجلی روح شرقی می‌داند؛ روحی که به عنوان یکی از ستون‌های اصلی فرهنگ ایرانی، نه تنها وسیله‌ای برای حفظ سنت‌های تاریخی است، بلکه پلی میان ارزش‌های معنوی و جهان مدرن محسوب می‌شود. او بر این باور است که این روح شرقی، با جوهر معنویت و اصالت، می‌تواند هنر مدرن و هنر فردای جهان را تحت تأثیر قرار دهد و حتی منبع الهام آن باشد.

باری، صرف نظر از سویه‌های متفاوت تفکرات و آرای صاحب‌نظران این مرزوبوم، شرافت هر انسان آگاهی به دریافت عظمت این گنجینه فرهنگی نائل خواهد آمد و بر اهمیت آن تأکید کرده و درصدد احیای آن برخواید آمد. با این حال، ضروری است بار دیگر تأکید کنیم که اصرار بر پیشینه هنر و تفکر نباید به عنوان نشانه‌ای از تحجر، انزوا یا پشت کردن به دستاوردهای هنری و فرهنگی غرب تلقی شود. نکته اساسی اینجاست که این مختصات فرهنگی، واجد کیفیت و ماهیتی یگانه و معطوف به خود است؛ فرهنگی با ظرفیت‌های منحصربه‌فرد که نمی‌توان بدون هیچ اصلاح یا تدبیر، لباس غربی را بر



قامت آن پوشاند، چون چنین کاری آن را بی تناسب و بدقواره می سازد. در این حالت، نه تنها زایشی در آن اتفاق نمی افتد، بلکه به قول اخوان ثالث، فرهنگی سترون خواهد بود: «فضا را تیره می سازد، ولی هرگز نمی بارد.» بنابراین، تلاش برای بازخوانی پیشینه فرهنگی و هنری نه صرفاً به منظور بازگشت به گذشته یا نفی مدرنیسم، بلکه به جهت بازآفرینی و زایش دوباره آن در متن جهان امروز ضروری به نظر می رسد.

✽ ماهیت متمایز هنر اسلامی (شرقی) از نگاه شریعتی

در باب چیستی این هنر، گویی یک پیام و بشارت مشترک از دل تفکرات و آثار صاحب نظران مختلف ایرانی (بخوانید شرقی) این عرصه به گوش می رسد. به رغم تفاوت های موجود در گرایش های فکری و کیفیت های ارائه شده توسط این اندیشمندان، در بسیاری موارد می توان توافق های بنیادینی میان دیدگاه های آنان یافت که فاصله ای میان نظراتشان باقی نمی گذارد. برای نمونه، شریعتی نیز در تعریف این هنر شرقی چنین می آورد: «هنر یعنی مجرد شدن و تجرد را احساس کردن، یعنی آن روح مطلق ناخودآگاه در انسان به خودآگاهی رسیدن، یعنی خدا را شناختن» (همان: ۲۱). شریعتی در تبیین جوهر جوهر چنین، آن را هم سو با تجربه ای معنوی و روحانی می داند که از ساحت مادی و محسوس فراتر می رود و به تجلی حقیقتی مطلق و معنوی می انجامد. او برای روشن سازی این تمایز، دو نمونه متفاوت در ادبیات فارسی ارائه می کند. در آثار شاعرانی چون منوچهری، رودکی و فرخی، آرزوها، زندگی، ایده آل ها و نیازهایشان همه در عالم محسوس و مادی ریشه دارد؛ درد شخصیت های شعری آنان «نداشتن آن چیزی است که هست.» در مقابل، مولوی نماد نگرش دیگری است که درد او «نداشتن آن چیزی است که نیست.» او این تمایز عمیق را با استفاده از بیت معروف مولوی چنین روشن می سازد: «گفتند: یافت می نوشد جسته ایم ما / گفت: آنچه یافت می نشود آنم آرزوست.»

در بستر بحث حاضر، این هنر ایرانی - اسلامی در سطح خود نه به دنبال نمایش یک جهان مادی ملموس، بلکه تشنگی و آرزومندی رسیدن به جهانی دیگر و حقیقتی

ماورایی را بیان می‌کند. این درد و آرزو، جوهر چنین روحی در هنر را بازنمایی می‌کند؛ روحی که به چیزی فراتر از آنچه در جهان محسوس قابل تجربه است، چشم دوخته است. شریعتی این نگاه به هنر را در پیوند با دین و عرفان تقویت می‌کند و نسبتی میان این دو برقرار می‌سازد. او در عبارتی درخشان دین را «دری به عالم دیگر» و هنر را «پنجره‌ای به آن دنیا» می‌داند و می‌نویسد: «دین دری است به عالم دیگر و هنر پنجره‌ای است» (همان: ۷۶)، از دیدگاه شریعتی، دین (و به تعبیر دقیق‌تر عرفان) راهی مستقیم به سوی عالم دیگر است، اما هنر، به مثابه پنجره‌ای در همین جهان محسوس عمل می‌کند. به باور او، هنر این امکان را فراهم می‌آورد که در دنیایی که انسان ناگزیر از بودن در آن است و نمی‌توان از آن گریخت، بتوان چشم‌اندازی از آن جهان آرمانی را از میان کژی‌ها و زشتی‌های جهان کنونی خلق کرد. چنین تعریفی نشان می‌دهد که هنر ایرانی - اسلامی نه تنها بازنمایی واقعیت، بلکه تلاشی برای بازکردن پنجره‌ای به سوی حقیقت و زیبایی مطلق است.

از این منظر، شریعتی بر ضرورت هنر تأکید می‌کند، رسالتی که در گشودن همین پنجره به عالم دیگر معنا می‌یابد؛ مفهومی که در عین برخورداری از معنا و هویت خاص خود، عمیقاً با عرفان و دین در پیوند است. براین اساس، در هنر ایرانی - اسلامی، روح انسان نه صرفاً در قالب تجربه زیبایی‌شناسی، بلکه در قالب یک سفر معنوی و احساسی عمل می‌کند که در نهایت، به تجلی حقیقت الهی و تعالی روح انسان می‌انجامد. این نگاه، هنر را از سطح مادی و نمایش صرف، به سطحی از معنا و جوهر تعالی بخش ارتقا می‌دهد که بتواند حتی در جهانی که محکوم به هستی در آن هستیم، چشم‌اندازی از دنیای آرمانی ترسیم کند.

بنابراین، هنر ایرانی - اسلامی از نگاه شریعتی نه تنها در پیوند با روحانیت و معنویت قابل درک است، بلکه همانند یک پنجره، امکان تجربه حقیقتی فراتر از جهان محسوس را فراهم می‌آورد؛ حقیقتی که در عین ناملموس بودن، ذات آرمان خواهانه انسان را زنده نگه می‌دارد و او را به سمت تعالی رهنمون می‌سازد.

مذهب، عرفان و هنر در اندیشه شریعتی از یک پیوند عمیق و بنیادین برخوردارند؛ او



تلاش می‌کند میان این سه، ارتباطی جوهری برقرار سازد و آنها را در راستای تعالی انسان تعریف کند. از نگاه شریعتی، مذهب کوشش انسان است تا از هستی آلوده فاصله گرفته و خود را از خاک به سمت خداوند پاک سازد. او مذهب را تلاشی می‌بیند برای قداست بخشیدن به طبیعتی که «دنیا» تلقی می‌شود و آن را به «آخرت» تبدیل می‌کند؛ چرا که امر قدسی - به گفته دورکهایم - فصل مذهب و جوهره ذاتی آن محسوب می‌شود.^۱

اما عرفان در اندیشه شریعتی صورت دیگری از همین تلاش فطری انسان است، تلاش روحی که خود را در این جهان، غریب و بیگانه میان موجودات و کائنات می‌یابد. عرفان در نظر او، تجلی التهاب فطری انسان است؛ انسانی که همانند بازی ای اسیر در قفس، بی‌تابانه خود را به درودیوار می‌کوبد و شوق پرواز به سوی وطن مألوف و مأنوس خویش را دارد. عرفان برای شریعتی کوششی است تا انسان وجود خویش را نیز که «خود حجاب خود شده است»، از میان بردارد و به سوی حقیقتی عاری از اسارت گام بردارد.

و در نهایت، هنر از منظر شریعتی، تجلی روحی است که زمین و آنچه در هستی موجود است، آن را سیراب نمی‌سازد. برای چنین روحی، تمام هستی پیش چشمانش کوچک، بی‌مقدار و حتی سرد و زشت جلوه می‌کند. شریعتی هنر را از طریق نقل قولی از سارتر چنین تعریف می‌کند: هنری که هستی را احمق، عاری از معنا و فاقد روح و احساس می‌بیند. این هنر، بازتاب اضطراب و تلخ‌کامی روحی است که با درد و اندوه صاحب‌دلی بلندپرواز همراه شده است؛ روحی که سرمایه‌دار معنویت، احساس و معرفت است اما در میان مردمی بی‌درد، بی‌روح، پست و سطحی گرفتار آمده و خود را با هیچ‌کس - جز با خویشان - تنها می‌یابد. از نگاه شریعتی، این روح به عالم محسوس، زمین و آسمان و

۱. بحث امر قدسی به طور مفصل در آراء سنت‌گرایان مورد توجه قرار می‌گیرد. فریتیوف شوان امر قدسی را ورود رازآلود حضوری متعالی و قیاس‌ناپذیر به مراتب هستی می‌داند که در عین فوقیت، می‌تواند این مراتب را درهم شکند و تخطی از آن، حتی در هنر، پیامدهایی جدی دارد. به زعم او، امر قدسی بازتاب نامتناهی در مکان و لازمان در زمان است. سید حسین نصر، این امر را تجلی کانون مطلق در حاشیه دایره هستی و ذات سرمدی در قلمرو گذران می‌داند و معتقد است که بازتعریف امر قدسی صرفاً تغییری زبانی است که به حقیقت آن نمی‌افزاید. او امر قدسی را تجلی عالم روحانی در ساخت‌های مادی و نفسانی می‌داند، اما آن را ورای عالم نفس برمی‌شمارد. این دیدگاه به معرفت و دانسته نیز نزدیک است که در آن همه عالم به مثابه جلوه‌های الهی و ظهور او در تمام مظاهر هستی تفسیر می‌شود. (کیانیان، ۱۴۰۳: ۱۲۹-۱۳۰)

میان مایه‌های هستی، بیگانه است و هنر، زاده چنین بینشی است: بینشی چنین بیزار و احساسی چنین تلخ از هستی و حیات که در تلاش است تا آن را تکمیل کند، آنچه باید باشد نزدیک سازد و بالاخره، به این عالم آنچه را ندارد ببخشد و اضطراب و تلخی احساس و اندیشه را به جلوه‌ای خلاق تبدیل می‌کند (همان: ۱۰۱-۱۰۲).

لذا هنر، تلاش روح هنرمند است تا آنچه باید باشد را به جهان نزدیک سازد و آنچه را که این عالم ندارد، به آن بیفزاید. هنر از نگاه شریعتی، هم تلاش برای فهم جهان و هم کوششی برای تکمیل آن است؛ راهی برای پیوند زدن معنای ناب به دنیای فاقد معنا و زایش حقیقتی که جهان موجود قادر به ارائه آن نیست.

ما با چنین تلقی‌ای از هنر در دستگاه نظری شریعتی روبرو هستیم؛ جایی که هنر نه صرفاً بیان احساس یا زیبایی، بلکه تلاشی معنوی و وجودی برای فهم و تکمیل هستی است. شریعتی مقدمات این نگاه را چنان بسط می‌دهد که در این نظام، هنرمند دقیقاً مانند اهل دین و عرفان، سیمای این عالم را برای خود بیگانه و ناآشنا می‌بیند.

از منظر شریعتی، هنرمند شرقی به واسطه بنیان مایه‌های دینی و مذهبی‌اش، برخلاف عرصه نمود (ظاهر)، در ساحت بود (ماهیت و حقیقت) گام می‌زند و در نتیجه، هنر او تجلی معرفت ازلی و ابدی می‌شود. به بیان شریعتی، هنرمند بر خلاف دین و عرفان که راهی شناخته‌شده به سوی حقیقت دارند، چاره‌ای جز این ندارد که به نیروی آفریدگاری خویش و هدایت لطیفه‌نهایی - که عشق و زیبایی جز در آنجا منزلی ندارد - رنگی آشنا به این سیمای بیگانه و ناآشنای هستی زند.

او در چنین شرایطی مجبور است «زندانی خویش را همچون خانه‌اش بیاراید» (همان: ۱۰۳)، زیرا به هر حال ناگزیر از زیستن در این عالم و پذیرش آن است. بدین ترتیب، هنر از منظر شریعتی، جلوه‌ای از غریزه آفریدگاری انسان است که هدفش تداوی و درمان کمبودهای این هستی است؛ تجلی همان قدرت آفریدگاری که خداوند در خلقت دارد. هنر تلاش می‌کند تا «کمبودی را که در این عالم احساس می‌شود جبران کند» (همان: ۱۰۳)، و بدین ترتیب، بیزاری و بی‌قراری روح هنرمند را تخفیف دهد؛ روحی که ناچار است



در این سرای ناآشنا، میان انبوه بیگانه‌ها زیست کند و با آنها درآمیزد (همان: ۱۰۴). این نگاه عمیق، هنر را از سطح یک فعالیت زیبایی‌شناختی صرف یا بیان احساس فردی، به سطحی از معنویت و خلاقیت وجودی ارتقا می‌دهد؛ هنری که نه تنها برای زیستن در این غربت به انسان کمک می‌کند، بلکه راهی برای تحمل این انبوه ناهمخوانی‌ها و کشف معنا در جهانی غریب ارائه می‌دهد.^۱

شرح نگاه شریعتی در ساحت هنر شاید بسی بیش‌تر از این مقاله قابل‌بحث و استدلال باشد اما در مجموع باید گفت وی، با تبیین رابطه میان مذهب، عرفان و هنر، هنر را در بستر تاریخی و معنوی، برخاسته از دامن مذهب و عرفان می‌داند. از دید او، هنر نه تنها زاده محیط عرفانی و مذهبی است، بلکه در سیر تعالی خود از این سرچشمه‌ها تغذیه کرده و توانسته به افق‌های معنوی و متعالی دست یابد. او هنر را معراج روح هنرمند می‌داند؛ معراجی که هر چه هنرمند سبک‌بارتر از بار واقعیت‌های زمینی باشد، به ساحت روشنایی و قداست ماورا نزدیک‌تر خواهد بود.

شریعتی هنر را وسیله‌ای برای آراستن چهره سرد و کریه واقعیت به زیبایی‌های حقیقت می‌داند. هنر از این منظر، تنها بازنمایی وضعیت موجود نیست، بلکه سخن‌گفتنی است از آنچه باید باشد و نیست؛ نوعی از تحول که در آن واقعیت دردناک و حکایت‌های زمانه به زبانی از شورانگیزی و آرمان‌خواهی معنوی ترجمه می‌شود. از همین رو هنر، به باور شریعتی، بیان ماوراست؛ روایت حضور آن ساحتی که فراتر از مرزهای مادی است و درعین حال، پیوندی متافیزیکی و مقدس با جوهر هستی دارد.

۱. به عنوان شاهد مثالی از تجلی این نگاه در آراء دیگر اهالی تحقیق و آفرینش هنری در حوزه فرهنگ اسلامی و ایرانی، مرتضی‌آوینی هنر را گونه‌ای معرفت می‌داند که با عرفان و حکمت هم‌ذات و هم‌راستا است. او میان احساسات، عقل و اعتقادات هنرمند، رابطه‌ای مستقیم و بی‌واسطه قائل است و این تمایز رایج میان عقل و احساس را ناشی از یک اشتباه فلسفی می‌داند که عقل را متعلق به علم و احساس را متعلق به هنر پنداشته است. آوینی معتقد است که عالم واجد حقیقتی پایا و یگانه است که دین، جامع‌ترین ظهور آن است و علوم، فلسفه، هنر و حکمت، مظاهر مختلف این حقیقت‌اند. هنر، از این منظر، نه صرفاً بازتاب احساسات بلکه جلوه‌ای از معرفت شهودی و حکمت است که میان عقل، احساس و اعتقاد اتحاد می‌آفریند و آن را به حقیقت عالم پیوند می‌دهد؛ برخلاف هنر مدرن که تلاش کرده است فرم و قالب را از مضمون و محتوا مستقل کند و به بی‌محتوایی برسد. (آوینی، ۱۳۷۹)

او نگاهی ویژه به پیوند عرفان و شعر در ادب و فرهنگ فارسی دارد و آن را یکی از شورانگیزترین وقایع در تاریخ معنویت شرق می‌داند. عرفان که به واسطه بی‌قراری ناشی از غربت و حضور در جهان مادی، زبان سخن گفتن از روح را جست‌وجو می‌کند، تنها در دامن شعر - که خود فراتر از زبان گفتار روزمره است - امکان بیان یافتن پیدا می‌کند. شاعری، به تعبیر شریعتی، زبان فرشتگان سبک‌بال عالم بالا است. برخورد عرفان و شعر در اینجا، نه تنها یک پیوند معمولی، بلکه نقطه عطفی زیباشناسانه و معنوی به شمار می‌آید که معنویت شرق را به شکلی منحصر به فرد تعریف کرده است.

شریعتی همچنین موسیقی را نوعی از بیان عرفانی می‌داند که به رغم مخالفت‌های تاریخی از سوی برخی جوامع مذهبی، همواره با تصوف اسلامی پیوندی ناگسستنی داشته است. موسیقی را نمی‌توان به سادگی پدیده‌ای مادی دانست؛ بلکه، به تعبیر او، «صدای تصادم موج‌های اندیشه بر ساحل هستی» (همان: ۱۰۸) است که پرواز روح را در دل این تبعیدگاه ممکن کرده و مسیر خروج از حصار مادی را فراهم می‌سازد. از این رو شریعتی هنر را ابزار بیان حقیقت ماورایی، عرفان را شوق به این حقیقت و مذهب را بستر این تولد معنوی و تعالی قرار می‌دهد. در این دیدگاه، هنر به مثابه آیینی‌ای در مقابل روح هستی عمل می‌کند که آدمی را از محدودیت‌های زمینی آزاد کرده و او را به کشف معنای متعالی سوق می‌دهد. این پیوند میان عرفان، مذهب و هنر در نگاه شریعتی، نه تنها یک رابطه فلسفی، بلکه جوهر اصلی معنویت انسان شرقی است که در زبان هنر، به زیباترین و شورانگیزترین شکل خود نمایان می‌شود.

اگر بخواهیم از چارچوب متداول تحلیل مواجهه علی شریعتی با فلسفه غرب فراتر برویم و از گرفتار شدن در این خوانش کلیشه‌ای پرهیز کنیم - خوانشی که صرفاً بر توافق یا مخالفت او با آرای فیلسوفان غربی تمرکز دارد - لازم است نگاه عمیق‌تر و جامع‌تری به موقعیت اندیشه او داشته باشیم. برای مثال، شریعتی گرچه برخی از روش‌های علمی و روش‌شناسانه پوزیتیویست‌ها را، به‌ویژه در علوم طبیعی (مانند مشاهده، آزمایش، استقرا)، می‌پذیرد، اما مبانی فلسفی این مکتب را با نگاهی انتقادی رد می‌کند. او مواضع



پوزیتیویسم را در مواردی همچون نفی متافیزیک، محدود کردن علم به محسوسات، طبیعی‌گرایی، تجربه‌گرایی افراطی، و ادعای بی‌طرفی و فراغت علم از ارزش‌ها، به طور بنیادین به چالش می‌کشد.^۱ از این زاویه، می‌توان گفت که موضع شریعتی نسبت به فلسفه و تفکر مدرن غرب، به‌ویژه از منظر غایت‌شناسانه، موضعی متفاوت و گاه مقابل آن جریان فکری است. نگاه او فراتر از پذیرش یا رد صرف آرای پوزیتیویست‌ها، تلفیقی از نقد ریشه‌ای و بهره‌گیری از روش‌های سودمند است که در نهایت به تقابل با نگاه‌های فلسفی مدرن، به‌ویژه در ابعاد معرفتی و ارزشی، منجر می‌شود. چنین رهیافتی را می‌توان بیانگر تلاش شریعتی برای بنا نهادن گفتمانی مستقل و متفاوت در مواجهه با فلسفه غرب دانست، گفتمانی که در نهایت معطوف به اهداف متعالی و معنوی است.

در واقع بنا بر آنچه رفت، می‌توان چنین نتیجه گرفت که نگاه شریعتی به هنر، در تحلیل ماهیت آن، بیشتر نگره‌ای ابژکتیو است و به طور بنیادین با تصورات و انگاشت‌های سوژکتیویستی رایج در فلسفه غرب تفاوت دارد. شریعتی هنر را نه صرفاً بازتاب احساسات، تخیلات یا ذهنیت فردی هنرمند، بلکه وسیله‌ای برای ارتباط با حقیقتی متعالی و مستقل می‌داند. از نگاه او، هنر معراجی است که انسان را از بار سنگین واقعیت‌های زمینی سبک‌بار می‌کند و به حقایق ماورایی نزدیک‌تر می‌سازد. این حقایق از سرچشمه‌های عرفان و مذهب تغذیه می‌کنند و در ذات خود مستقل و فراتر از ذهن فرد هستند؛ بنابراین، هنر در نگاه شریعتی، بازنمایی حقیقتی ورای فردیت هنرمند و مستقل از ذهنیت او است.

از این منظر نگاه شریعتی به هنر، به طور اساسی با فلسفه غرب - به‌ویژه دیدگاه‌های

۱. برای مطالعه بیشتر در مورد نگاه شریعتی به پوزیتیویسم، پیشنهاد می‌شود به مقاله علی شریعتی و پوزیتیویسم (۱۳۹۱) به قلم سید جواد میری و علی علی‌اصغری صدری مراجعه کنید. نویسندگان این مقاله بر این باورند که نگاه شریعتی به علم نه کاملاً پوزیتیویستی است و نه کاملاً مستقل از این جریان فکری. به اعتقاد آن‌ها، شریعتی از پوزیتیویسم تأثیر پذیرفته و برخی از آرای او، رنگ و بویی پوزیتیویستی دارد؛ گاهی حتی استدلال‌های او شباهت‌هایی با منطق این مکتب دارد. اما در عین حال، او را نمی‌توان پوزیتیویست تلقی کرد. از دید نویسندگان، شریعتی مبانی اصلی پوزیتیویسم را رد می‌کند، اما برخی روش‌های آن را در علم و جهان‌بینی خود به کار می‌گیرد. این ویژگی نگاه او، تلفیقی میان نقد بنیادین پوزیتیویسم و بهره‌گیری از شیوه‌های آن است که جنبه‌ای منحصر به فرد به اندیشه او می‌بخشد.

کانت و دکارت - متفاوت است. دکارت فلسفه‌ای را بنا نهاد که محوریت آن "اندیشه فردی" و تجربه ذهنی است؛ حقیقت، در این نگاه، چیزی است که از ذهن انسان سرچشمه می‌گیرد. هنر نیز در این رویکرد، بازتابی از خودآگاهی فرد تلقی می‌شود. اما شریعتی این محوریت ذهنی را رد می‌کند و هنر را تجلی حقایق متعالی مستقل از انسان می‌داند؛ حقایقی که ریشه در مذهب و عرفان دارند و به هنرمند امکان اتصال به امر قدسی می‌دهند. یا از سوی دیگر، کانت زیبایی‌شناسی را بر اساس تجربه سوپژکتیو احساس فردی بنیاد می‌گذارد. زیبایی در نگاه کانت به قضاوت شخصی وابسته است و معیارهای ثابت یا مستقل از ذهن ندارد. اما در نگاه شریعتی، هنر شکل‌دهنده و بازتاب‌کننده حقایق ابژکتیو ماوراست؛ زیبایی در هنر از حقیقت متعالی‌ای سرچشمه می‌گیرد که ورای ذهنیت فردی بوده و ریشه در عرفان و مذهب دارد. به همین دلیل، ارتباط هنر با حقایق معنوی، از دید شریعتی، امری فراتر از ذوق و احساس فردی است.

بر همین مبناست که شریعتی هنر را همواره در بستر عرفان و مذهب تعریف می‌کند و از تأثیر عمیق این دو بر هنر سخن می‌گوید. او هنر را جلوه‌ای از حقیقتی می‌داند که در ساحت معنوی و ماورایی جریان دارد. عرفان، با میل به فرار از غربت جهان مادی، به هنر متوسل می‌شود تا حقایق خود را بیان کند؛ و هنر، چه در قالب شعر یا موسیقی، زبان عرفان و وسیله‌ای برای تجلی آن حقایق متعالی است. از همین رو، هنر نه تنها ابزار بیان، بلکه خودبخشی از معراج روح به سوی امر قدسی است. این دیدگاه اساساً با سوپژکتیویسم فلسفه غرب تفاوت دارد؛ زیرا هنر را مستقل از تجربه ذهنی و در ارتباط با حقایق پایدار و فراگیر معرفی می‌کند.

در مجموع، شریعتی هنر را به عنوان امری ابژکتیو معرفی می‌کند که به حقیقت‌های مستقل از ذهن و فردیت هنرمند متصل است. او معتقد است هنر وسیله‌ای برای سخن‌گفتن از حقایق ماورایی و قدسی است؛ حقایقی که در عرفان و مذهب ریشه دارند و از انسان و جهان مادی فراتر می‌روند. این نگاه ابژکتیو، هنر را به ساحت قداست و شناخت معنوی می‌برد و آن را از چارچوب سوپژکتیویسم فلسفه غرب - که هنر را به تجربه



ذهنی محدود می‌کند - جدا می‌سازد. به همین دلیل، فصل ممیز نگاه شریعتی در هنر با فلسفه هنر غرب، پیوند هنر با حقیقت ماورایی و قدسی است که از عرفان و مذهب نشئت می‌گیرد.

❁ نتیجه‌گیری

این مقاله تلاش کرده است تا ضمن واکاوی نگاه علی شریعتی به هنر، جایگاه آن را در میان سه‌گانه‌ای شامل مذهب، عرفان و هنر تبیین کند و نقش آن را به مثابه ابزاری برای بازگشت به خویشتن و احیای هویت ایرانی - اسلامی بررسی نماید. بر اساس دیدگاه شریعتی، هنر نه صرفاً یک فعالیت زیباشناختی، بلکه تجلی حقیقتی متعالی و ابزاری برای رسیدن به معنویت و تعالی روحانی است. او هنر را پنجره‌ای می‌داند که در جهان محسوس امروز، امکان دستیابی به چشم‌اندازی از عالم معنوی و آرمانی را فراهم می‌آورد و تلاش می‌کند میان ارزش‌های سنتی و نیازهای جهان مدرن ارتباطی زنده برقرار کند.

شریعتی هنر را از جنبه‌های مختلفی تحلیل می‌کند: نخست، هنر به عنوان جلوه‌ای از حقیقت معنوی مستقل از ذهنیت و فردیت هنرمند شناخته می‌شود. از دید او، هنر، مانند عرفان و مذهب، از سرچشمه‌های حقیقت قدسی تغذیه می‌کند و در ذات خود ابزار اتصال انسان به امر ماورایی است. چنین تعریفی از هنر، نگاه شریعتی را اساساً ابژکتیو و برخاسته از تفکری می‌سازد که میان هنر ایرانی - اسلامی و هنر مدرن تفاوت‌های بنیادینی قائل است. هنر مدرن در تلاش است فرم و قالب را از محتوا و حقیقت جدا سازد و بیشتر به زیبایی‌شناسی ذهنی و فردی می‌پردازد. اما شریعتی این رویکرد را نقد کرده و معتقد است هنر باید همواره در پیوندی عمیق با عرفان و دین، به سمت حقیقت متعالی حرکت کند.

از سوی دیگر، او هنر ایرانی - اسلامی را برآمده از روح شرقی می‌داند و آن را وسیله‌ای برای نقد اجتماعی، معنا بخشیدن به واقعیت‌های سرد و خالی از معنای جهان، و بیان آرمان‌خواهی معنوی معرفی می‌کند. این هنر، نه صرفاً بازنمایی وضعیت موجود بلکه

سخنی از آنچه باید باشد و نیست است؛ نوعی تلاش برای تکمیل جهان مادی که هنرمند آن را ناقص می‌بیند و سعی دارد کمبودهای آن را به شکلی خلاق جبران کند. شریعتی هنر را معراجی برای روح هنرمند می‌داند تا در مواجهه با واقعیت‌های تلخ و زشت زندگی، راهی به سوی دنیای آرمانی و حقیقت متعالی باز کند.

در پایان، می‌توان گفت شریعتی، در تقابل با سوپرتیویسم رایج در فلسفه غرب، هنر را امری ابژکتیو می‌داند که بیانگر حقیقتی متعالی و مستقل از فردیت هنرمند است. او هنر را تجلی ماورا، آمیخته با معنویت، و رسالتی برای عبور از مرزهای مادی معرفی می‌کند. دیدگاه شریعتی که هنر را ابزاری برای کشف معنا، نقد انفعال فرهنگی و بازاندیشی هویت ایرانی - اسلامی می‌داند، جلوه‌ای از ترکیب عرفان‌گرایی، دین‌باوری و انسان‌محوری در دستگاه فکری اوست؛ دیدگاهی که در تقابل با رویکردهای مدرن می‌تواند الهام‌بخش جهان امروز باشد.



منابع

۱. آرام، علی رضا؛ موسوی گیلانی، سیدرضی (۱۳۹۵). بازخوانی اندیشه دکتر شریعتی؛ رهیافتی به قرائت اخلاقی از هنر انتظار، عصر آدینه بهار ۱۳۹۵ - شماره ۱۷ (از ۵ تا ۲۶).
۲. آوینی، مرتضی (۱۳۷۹). رستاخیز جان. چاپ اول. تهران: ساقی.
۳. شریعتی، علی (۱۳۶۹). انحطاط هنر. نشریه سوره، شماره ۲۴. صفحات ۵۶ - ۵۹.
۴. شریعتی، علی (۱۳۸۷). هنر. تهران. چاپ یازدهم. انتشارات چاپخش.
۵. کیانیان، مجید (۱۴۰۳). واکاوی زیبایی شناسی امر والا از منظری سنت گرایانه، دوفصلنامه رهپویه حکمت هنر، دوره ۳، شماره ۲ - شماره پیاپی ۵، صفحه ۱۲۵-۱۳۸.
۶. میری، سید جواد؛ علی اصغری صدری، علی (۱۳۹۱) علی شریعتی و پوزیتیویسم، نشریه فلسفه علم، سال ۲، شماره ۲، صفحات: ۱۱۴ - ۱۱۷.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی